**بسم الله الرحمن الرحیم**

**خبر الواحد**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه هفتم\_16 مهر 1397**

جواب اولی که به روایاتی که مطرح شده بود برای منع از حجیت از خبر واحد، این بود که این روایات خود خبر واحد اند، و به خبر واحد نمی توان استناد کرد برای عدم حجیت خبر واحد، جواب دوم این است که اگر کسی بگوید این روایات تواتر اجمالی یا تواتر معنوی دارد، آن چه متواتر است اجمالا، آن چه متواتر است معنویا عدم حجیت خبر واحدی است که با قرآن تباین کلی دارد، یا تعارض به عموم من وجه دارد. این هم جواب دوم.

جواب سومی که داده شده بود، این بود که این روایات آن بخشی که می گوید خبر نباید با قرآن منافات داشته باشد، تباین کلی و عموم من وجه است و ان بخشی که می گوید خبری حجت است که شاهد یا شاهدینی از قرآن و سنت داشته باشد، در مقام تعارض است. که اگر دو روایت تعارض داشتند، روایتی که شاهد یا شاهدینی از قرآن دارد، مقدم بر روایت دیگر است.

این سه پاسخ که به نحوی هم در کلمات شیخ اعظم، هم در کفایه، هم محقق نائینی و هم مصباح الاصول بود. تمام این جواب ها دو مطلب را قطعی گرفته اند و این جواب ها را بیان کرده اند:

مطلب اولی که قطعی دانسته اند، این است که ما باشیم و قرآن کریم و سنت پیغمبر اکرم صلی الله عیله و آله و سلم همه فروعات در قرآن و سنت نیست تا اگر مطلبی موافق قرآن نبود، شاهد قرآنی نداشت بگوییم زخرف است و باطل، مگر همه فروعات ما در قرآن آمده است. این پیش فرض اول این حضرات است.

مطلب دوم که پیش فرض این حضرات است این است که این روایات باید به گونه ایی معنا شود که تخصیص بردار نباشد چون لسان این روایات ابای از تخصیص دارد، چطور بگوییم روایتی که مخالف قرآن است، زخرف باطل؛ بعد بگوییم الا فلان مورد. وقتی چیزی باطل و زخرف شد و گفت لم یقله این چطور استثناء بشود؟

تمام کوششی که حضرات اصولیین قائل به حجیت خبر واحد فرموده اند، برای رد این استدلال به این روایات در این سه جواب خلاصه شد با ان دو مقدمه و پیش فرض. بله در بین این ها اختلافاتی در تبیین مطلب هست.

جواب چهارم، جوابی بود که اشاره کردیم و توضیح بیشتراش را باید امروز عرض کنم که اساس آن از آیت الله سیستانی است. ایشان اساسا مخالفت و موافقت با قرآن و سنت را به نحو دیگری معنا می کند، بیان اول ایشان این است که شما مشاهده می کنید در جوامع بشری برای تقنین سه مرحله در نظر گرفته می شود، مرحله اول آن مقننین اهدافی دارند، مقاصدی دارند که با جعل قانون می خواهند، آن مقاصد خودشان را محقق کنند. مقاصد کلی و اهداف اساسی. برای رسیدن به آن اهداف اساسی قانون اساسی می نویسند، و می گویند قانون اساسی می تواند در صورت اجراء آن اهداف را محقق کند. مرحله سوم قوانین جزئی و فردی است، قوانین جزئی و فردی را در مجلس قانون گذاری می نویسند و همگان هم شرط می کنند که این قانون جزئی که در مجلس قانون گذاری می آید هماهنگ با آن قانون اساسی باشد و لذ اگر جایی ببینند قانونی وضع شده است که آن اهداف اصلی قانون اساسی را زیر پا گذاشته است و با آن در تعارض است قانون را زیر پا می گذارند نه قانون اساسی را.

عین این مطب هم در مورد قوانین الهیه هم ساری و جاری است. پروردگار متعال از ارسال رسل و انزال کتب اهدافی دارد: «لیقوم الناس بالقسط»؛ خداوند متعال به دنبال تحقق عدل و انصاف است: «ان الله یامر بالعدل و الاحسان»؛ هرگز در روح قانون شریعت عسر وحرج ضرر نیست: «ما جعل علیکم فی الدین من حرج»؛ اساس قوانین شریعت تطابق با فطرت انسان هاست، دین دین فطری است به حکم فطرت و به حکم قرآن کریم همه انسان ها وراء عقائد و آرائشان یک کرامت انسانی اعطائی از طرف خدا دارند. ایشان می فرمایند این ها روح قرآن است. اساس سنت است که در قانون اساسی دین یعنی قرآن و سنت پیغمبر دیده می شود.

حال شما با طائفه ایی از روایات برخورد می کنید، که دقیقا همان حکم قرآن را بیان کرده است، اینجا تکلیف ما واضح است.

دوم با روایاتی برخورد می کنید که صراحتا با قرآن مخالف است و تباین یا عموم من وجه است.

سه روایاتی که نتیجه اش تقیید اطلاق قرآن یا تخصیص باشد، آن هم با شرایطی مشکلی ندارد. مشکل اینجاست که روایاتی دارید که مبین فرعی است از فروع که این فرع صراحتا در قرآن نیست. شما چشم بسته، این روایات را نپذیرید. این روایات عرضه کنید به آن روح قرآن، آن اهداف اساسی قرآن. اگر دیدید با آن روح و اساس قرآن موافق است و شاهد یا شاهدینی دارد فخذوه. اما آنچه با روح قرآن تنافی دارد نپذیرید. مراد روایات این مطلب چهارم است. بحث تعارض هم که خودش یک نکته جدایی می طلبد. پس مهم در پذیرش خبر عرضه به قرآن و سنت است. این بیان اول ایشان تا برسیم به بیان دوم ایشان.

تا اینجای بحث کسی که این گونه معنا می کند، خبر واحد را بلا قرینه و شاهد را حجت نمی داند. چون باید موافق با روح قرآن باشد.

بیان دوم ایشان که در صفحۀ 26 است تاکیدی دارند روی اسلوب روایات و مدرکشان هم بنای عقلائی است بین همه، اختصاصی هم به قانون و دین ما ندارد، می گوید خبراء تشریع و قانون گذاری در اثر ممارست با آن قوانین اساسی اسلوب قانون گذار دستشان آمده است. حقوق دان های متخصص و متبحر، اسلوب ها را میشناسند، یک قانون را بهشان عرضه می کنیم می گوییم این قانون را مجلس کدام کشور نوشته است، می گوییم این با اسلوب قانون گذاری فلان کشور هماهنگ است. چون اسلوب قوانین را بر اثر ممارست و تمرین و خبرویت فهمیده است.

مثال ادبیات می زند به مصدقة ...کسی گفت خطبه شقشقیه انشاء سید رضی است. اون جواب داد که این اسلوب کجا از زبان مثل سید رضی خارج می شود؟ ما اشعار و انشاء سید رضی رادیدیم اصلا اسلوبش متفاوت است.

فالمراد من الموافقة هو الموافقة فی الاسلوب.

من اجازه دهیم از همه جا شروع کنیم به نقد:

ببنید شما در علم اصول نمی توانید مبهم معیار دهید و الا هر کسی می تواند حرفی بزند مثال قسمتی که از دعای عرفه کسی مثل مرحوم آقای طباطبائی می گوید مگر می شود کسی غیر معصوم اینگونه صحبت کند؟ از طرفی مثل مرحوم مجلسی می گوید این لحن لحن صوفی است.

اگر شما بخواهید این گونه معیار به دست بیارید، معیاری است شخصی. من می گویم با اسلوب معصوم هماهنگ است ان می گوید نیست. معیار چیست؟ بحث شخصی نیست.

بله اگر کسی شخص خودش به این قطع رسید که روایت صدر عن المعصوم، خب این برایش حجت است. اما این روایات برای همه مردم به عنوان یک معیار داده شده است نخواستند این قضیه را شخصی کنند. پس به نظرم این را ما از یک جهت از ایشان بپذیریم و ان این است که هر کسی با ممارست خودش و بینه و بین الله حجت پیدا کرد، کافی است و الا این معیار خوبی نیست.

و صلی الله علی محمد و اله الطیبین الطاهرین.